

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

برای این که انسجام بحث با گذشت چند ماه درست بشود عرض کردیم مرحوم شیخ در اول بحث بیع تعریف بیع را به عنوان این که بیع در اصل به این معناست که حالا کلمه اصل هم به معنای لغت است یا عرف عام است یا عرف خاص است یا عرف متشرعه است این هم در اصطلاح ایشان روشن نیست عرض کردیم این کلمه اصل در کلمه مصباح المنیر فیومی آمده است، اصل البیع مبادلة مال بمال آن جا این جوری آمده است، شی این را یک کمی جابجا فرمودند و هو فی الاصل كما فی المصباح که مراد ایشان همین کتاب است مبادلة مال بمال، شیخ این را مبادله گرفته است که البته می دانید که مبادله باب مفاعله است و بعد ها این هایی که این معنای مصباح را قبول کردند مبادله را تبدیل کردند، تبدیل مال بمال. دیگر چون توضیحات این ها را مفصل عرض کردیم فقط برای انسجام بحث یکمی تکرار می کنیم، مبادلة مال بمال این تفسیری بود که ایشان آورد و توضیح هم عرض کردیم که سرّ این که در کتاب فیومی این آمده چون مرحوم شیخ کتاب مصباح فیومی پیشش نبوده. مرحوم شیخ اصولا کتابخانه بسیار کوچکی داشته، خیلی مجموعه کتاب های ایشان حتی مثلا تهذیب و استبصار پیش ایشان نبوده. ایشان در یکی از این کتاب هایی که از ایشان چاپ شده که لا املک من کتب الحدیث إلا کتاب استبصار، واضح هم هست لذا اگر دقت بکنید چه در رسائل و هم در مکاسب شیخ همیشه می گوید علی المحکی، علی ما حکى، همه اش علی المحکی است چون در اختیارش نبوده، شیخ خیلی فکر کرده اما مراجعاتشان به مصادر کم است. البته این که فکر کرده بسیار نکته مثبتی است، بسیار نکته خوبی است و اصولا قدمای اصحاب منبعشان، ممکن بود یک لفظ واحد را چند هفته روی آن فکر بکنند، کار خوبی است اما حفظ متون هم کار خوبی است، این هم نباید ارزش خودش را از دست بدهد و عبارات را نگاه نکند. عرض کردیم در مصباح منیر، مصباح منیر طبیعتا، نه این که تماما، طبیعتا مثل الان ما داریم که مثلا شرح اصطلاحات فلسفی داریم، شرح اصطلاحات عرفا، شرح اصطلاحات فقها، شرح اصطلاحات فقهی، تقریبا مصباح المنیر این کتابی

هست مال یکی از علمای شافعی است، اسم کتاب رافعی یادم رفته است، علی ای حال کتاب رافعی که از ائمه شان شوافع است ایشان
اول مصباح دارد، اسمش را برده

یکی از حضار: شرح الکبیر نوشته، المصباح المنیر فی شرح الکبیر

آیت الله مددی: شرح کبیر که مال همین مرحوم علامه هم از ایشان گرفته است، مقدمه کتاب فیومی چه نوشته، و اما بعد فانی فلان
یکی از حضار: شرح الوجیز

آیت الله مددی: شرح وجیز است

علی ای حال این کتاب به قول ایشان، بعضی ها خیال کردند که کتاب اصولا شرح اصطلاحات فقهی است، من این را باز هم آن جا
سابقا توضیح دادم که تمام این مقدمه را نخوانده اند، اگر مقدمه را تا آخر بخوانند ایشان می گوید حالا غیر از اصطلاح را شرح دادن
بعضی مطالب لغوی هم دارم. علی ای حال الان در ذهن آقایانی که نگاه کردم که شرح مکاسب را نوشتند خیال می کنند اصل یعنی
اصل لغت، خیال کردند مصباح یک کتاب لغوی است، نه مصباح کتاب لغوی است، بعضی ها هم دیدم اشکال کردند که کتاب شرح
اصطلاح فقهی این کتاب است، آن هم نیست انصافا بینهما است، اگر انسان مقدمه را از اول تا آخر بخواند، بعضی هایشان یکم از
مقدمه را خوانده اند، مقدمه از اول تا آخر خوانده بشود آدم دقت بکند اساسا شرح مصطلحات فقهی است لکن بعضی جاها هم نکات
لغوی دارد. خودش می گوید یعنی ما بینهما است، نه کتاب لغت است نه شرح مصطلحات فقه است، هر دو است و لذا اصل البیع که
دارد در آن جا مرادش از اصل البیع یعنی لغتا، بیع در اصطلاح عرف عام چون بعدش اصطلاح چیز دارد و لکن اطلاق فلان، اطلاق فی
الروایات یا همان روایت مصباح منیر را اگر بیاورید چون مرحوم شیخ عبارت ناقص نقل کرده است، همین مقدارش که محل کار بوده،
بقیه تتمه عبارت را ملاحظه نفرمودند چون کتاب در اختیارشان نبود نه این که ملاحظه نفرمودند، چون کتاب در اختیارشان نبوده و
تعبیر مصباح هم اصل البیع نه البیع فی الاصل، اصل البیع است، این تصرفی بوده که بعد علی سبیل الحکایة بعد در عبارت آمده است.
حالا از آن جا شروع شد، اصل مطلب که می خواهیم بگوییم حرکت کار از کجا شروع شد به کجا منتهی شد. یواش یواش شروع شد

بعد مرحوم شیخ تعاریف دیگر اضافه کردند در ضمن بحثشان این مطلب را مطرح کردند که آیا یعتبر در بیع مال باشد یا نباشد چون در عبارت مصباح منیر خصوصا که ادعا شده معنای عرفی یا لغت، عرض کردیم ما لغت با معنای عرف عام با هم متقارب اند، ممکن است یک اختلاف زمانی بینشان باشد، این معنای لغوی یا معنای عرف عام در مقابل عرف خاص است. الان در اصطلاح زمان ما عرف خاص یعنی عرف قانونی، عرف حقوقی اما در اصطلاح کتب فقهی عرف خاص گاهی عرف روایات است و گاهی عرف متشرعه است و گاهی عرف فقهاست، این عرف خاصش مواردش فرق می کند، کلمه عرف خاص می آید اما به قرینه مقامات فرق می کند. در اصطلاح فقها عده ای تعاریف دیگری کردند، اصلا بعضی ها کلمه تبدیل را تا آخر یا مبادله یا تبدیل را حفظ کردند، عده ای هم کلمه تبدیل و مبادله را برداشتند، عده ای هم کلمه مال را برداشتند گفتند تبدیل طرف الاضافة، به جای مبادله مال این ها را ما توضیح دادیم این تصرفاتی که شده اگر شما این تعاریفات را پهلوی هم بگذارید یک عرض عریضی دارد یعنی انصافا خیلی عرض عریضی پیدا کرده، عده ای هم این بحث ها را مطرح کردند که کدام از این تعاریف درست است، بعضی ها هم گفتند اصلا این تعاریف، تعاریف لفظی است یا شرح اسمی است، البته خب می دانید مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم دارد و دیگران هم دارند، شاید آقا شیخ محمد حسین در حوزه های ما اول بار باشد که فرق بین شرح لفظی و شرح اسمی هست، این که آقایان خیال کردند شرح لفظی و شرح اسمی یکی است نه درست نیست، خب آن هم یک بحث منطقی است که ببخود است، اصلا این بحث ها این قدر کشیده شده گفت الکلام یجر الکلام عجیب غریبی شده است.

پرسش: در حاشیه کفایه دارد

آیت الله مددی: بله ایشان در آن جا دارد که شرح لفظی با اسمی فرق دارد، راست هم می گوید شرح اسمی با لفظی فرق می کند لکن در ذهن عمومی حوزه های ما این است که یکی است.

علی ای حال کیف ما کان وارد این بحث ها نشویم. ما عرض کردیم حالا آن تعریف شرح اسمی با لفظی در امور حقیقی یکی است یا دو تاست که ظاهرا دو تاست لکن این ربطی به امور اعتباری ندارد. این را توضیح دادیم. در مثل بیع اگر تعاریف اختلافی است

اختلاف فکری است نه این که یکی لفظی است و یکی شرح اسمی است، یکی تعریف حقیقت و ماهیتش است که تبدیل لفظ به لفظ است. چون برداشت ها در باب امور اعتباری فرق می کند، این را تصور نکنید، آنی که تبدیل طرف اضافه گرفته مثل مرحوم آقا شیخ محمد حسین چون می گوید نمی شود که بیع به عین بخورد، آن طرف اضافه را شما، من مالک کتاب بودم دادم شما مالک کتاب شدید طرف اضافه را عوض کردیم، آن آقایانی که می گویند تملیک عین مثل این بنده صاحب تقصیر می گوئیم نه آقا در امور اعتباری تملیک عین معنا دارد، این طور نیست که اگر گفت ملک تک کتاب در حقیقت تبدیل طرف اضافه کرده باشد که اخیرا هم توضیح دادیم تکرار این حرف ها محلی ندارد پس بنابراین چون من نمی دانستم، یکمی سابقا خواندیم چون این تعاریفی که شیخ آورده بعد از این بحث امروز ماست، بعد از عمل حر است، دیگر نمی خواهد بگوئیم از شیخ نقل کرده، از شهید نقل کرده تعاریف بیع را، دیگر آقایان ان شاء الله خودشان مراجعه بکنند انصافا تعاریف فراوانی است و ما عرض کردیم آنی که به ذهن ما در حقیقت بیع می آید تملیک الانشاء است، اولاً انشاء است خود تملیک نیست، این هم توضیحاتش سابقا گذشت، انشاء تملیک العین فی مقابل تملک العوض، عوض هم آوردیم ثمن نیاوردیم چون ثمن احتمال دارد که نقدین باشد، عوض آوردیم که مطلق باشد و در آن جا عرض کردیم که مبادله مال بمال نیست، اولاً انشاء است، مجرد مبادله خارجی نیست، حالا آن که گفته مبادله شاید معاطات را هم پیش او بیع است، چون معاطات بیع است مبادله مهم است، اما اگر کسی معاطات را بیع ندانست و اشکال کرد خواهی نخواهی در بیع لذا این تعاریف مختلف، آقای خوئی هم تعریف دیگری داشتند که خواندیم، مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم که اخیرا اشاره فرمودند خواندیم، مرحوم شیخ انصاری هم دارد ایشان انشای تملیک عین بعوض دارد، مبادله مال بمال، عرض کردیم انصافا در باب بیع فقط مال به مال نیست، تملیک نیست، به ازای تملک از طرف مقابل نه به ازای مال. می گوید من این کتاب را به تو به صد تومان فروختم کلمه باء که برای مقابله است البته باء اصلش برای ارتباط و اتصال است، به ذهن ما این معانی ای که برای باء گفتند همه اش به ارتباط و اتصال بر می گردد، یک نحوه اتصالی است، ارتباطی را ایجاد می کند یا به قول مغنی که از اهل بصره نقل کرده است للالصاق، به نظرم چهارده تا معنا در مغنی برای باء است. من چهل و پنج سال بیشتر گفتم، به نظرم ترد اربعة عشر معنی الاول للالصاق و لم یذكر

البصریین غیر این، اصلاً می گوید تمام معانی باء برای الصاق است. ما الصاق را برداشتیم ارتباط و اتصال به جایش گذاشتیم. به نظر من هم حق با بصری هاست. حتی آن معنای چهاردهم، معنای چهاردهم این است التأكيد و هی الزائدة که معنای آخرش را به معنای تاکید گرفته که زائده باشد، باء زائده زید لیس بقائم، به نظر ما می آید در تمام این ها یک نحوه ارتباط است، باء مقابله سببیت و الی آخره، دیگر وارد بحث نحو نمی شویم محلش جای دیگر است. علی ای حال کیف ما کان نکته ای را که می خواستیم عرض بکنم اینی که می گوید مبادلة مال بمال خوب دقت بکنید شما در انشایتان عرض کردیم چون انشاء اعتباری است، در امور اعتباری اول باید دقیقاً آن اعتبار تشریح بشود و تحلیل بشود، به قول امروزی ها آنالیز بشود، آن اعتبار را باید دقیقاً تحلیل بکنید، شما انشاء که می کنید این انشای فقط تملیک کتاب نیست، در مقابل صد تومان هم نیست، شما در حقیقت به طرف مقابل می گوئید من صد تومان را از ملک تو در می آورم، این هم توش هست یعنی اگر دقت بکنید در ارتکاز عرفی و اگر بخواهید ارتکاز عرفی را تحلیل بکنیم در ضمن نشا این را هم حساب کرده، حساب نکرده من کتاب را به تو می دهم به مقابل صد تومان یعنی می خواهد یک کاری هم طرف مقابل بکند یعنی می خواهد به طرف مقابل بگوید من صد تومان را از ملک تو بیرون می آورم، ما همه این ها را توضیح دادیم یعنی توضیح دادیم که اگر می خواهیم یک امر اعتباری را تحلیل و تعریف بکنیم تمام آن چه که در افق اعتبار، اعتبار شده یک، ابراز شده دو، آن ابراز هم به مقدار اعتبار معتبر است، آن را بتوانیم تحلیل بکنیم. در باب بیع آنی که انشاء می شود مبادله نیست، تملیک و تملک است، تملیک در مقابل صد تومان هم نیست یعنی وقتی گفت بعثک الكتاب بمائة یعنی می خواهم صد تومان را از ملک تو تملک بکنم. و لذا چند روز قبل هم عرض کردم عده ای از آقایان علمای متاخر ما حقیقت ایجاب را این می دانند که تملیک است اصالتاً و تملک است التزاماً، قبول تملک است اصالتاً تملیک است التزاماً، این ایجاب و قبول عکس همدیگر هستند یعنی در ایجاب شما اساساً تملیک می کنید فرعاً تملک می کنید، در قبول آن اساساً تملک می کند کتابتان را مالک می شود، اساساً تملک می کند فرعاً تملیک می کند، صد تومان را ملک شما می کند، ایجاب و قبول به این لحاظ درست عکس همدیگر هستند که یکی اساساً و یکی فرعاً یا التزاماً. دقت فرمودید.

پرسش: فضولی نمی شه؟

آیت الله مددی: این مبنای مرحوم آقای خمینی است که فضولی می شود، همه عقود ایشان فضولی، نه فضولی نیست، من چرا آن تملک را گفتیم؟ چون روی این مبنا بیع فقط ایجاب است، تمام عقود روی مبنای ایشان فقط ایجاب است لذا قبول همیشه فضولی است ما عرض کردیم این خلاف انشاء است، ما چنین انشائی نمی کنیم، امکان دارد، ببینید در امور اعتباری امکان دارد، هیچ وقت اشتباه نشود، در امور اعتباری این صحیح است غیرش معقول نیست، معقول هست نه این که معقول نیست، عمده تحلیل آن اعتبار است، شما چکار کردید؟ من حرفم این است که در آن واحد دو تا کار کردید، تملیک و تملک، نه تملیک به ازای صد تومان که بگوییم آن صد تومان ملک آن آقا است شما حق ندارید تملک بکنید پس فضولی می شود. نه دارد می گوید که من این را تملیک می کنم می خواهم صد تومان تو را تملک بکنم، خوب دقت بکنید فرق بین این مبنا با مبانی که ایشان نقل فرمودند مبنای مرحوم آقای خمینی این است که تمام عقود فقط ایجاب است، همیشه توش فضولی دارد چون حقیقت عقد همان ایجاب است، همان تملیک است. این نیست، واقعیت این نیست. یک طرفش دائما فضولی است. روشن شد که حقیقت عقد، چرا؟ چون عقد انشاء است، انشاء امر اعتباری است، ما باید برگردیم ببینیم چه اعتبار کردیم؟ آئی را که اعتبار کردیم تحلیل بکنیم پس به ذهن بنده سراپا تفسیر می آید مبادله بیع نیست، تبدیل طرف الاضافة بیع نیست چون می گوید تبدیل عین به عین که نمی شود حتی فرض کنید تبدیل عین، تبدیل عین، بیع نیست تملیک عین، تملیک عین هم به عوض بیع نیست به نظر من، انشای تملیک، به عوض هم بیع نیست، در مقابل تملک یعنی وقتی گفت ملک الکتاب بمائة تومان انشا کرده، ابراز کرده که من این کتاب که ملک خودم بوده به ملک تو در آوردم می گوید لازمه به ملک تو در آوردن طرف اضافه عوض شد. ما این تحلیل ها را چند بار چون می گوییم چون تحلیل هایی هست که الان شما در دنیای خارج که می خواهید صحبت بکنید این جوری صحبت می کنید، شما تعبدی نمی توانید صحبت بکنید. من همیشه عرض کردم که پیغمبر اکرم از غار حراء پایین آمدند گفتند قولوا لا اله الا الله تفلحوا اسلام را مطرح کردند با مکه ای که همه مشرکند روبرو شدند. دیگر مشرکین که تعبدا کلام رسول الله را قبول نمی کردند، وحی را قبول نمی کردند. بعد در مدینه که مسلمان شدند مسلمان ها

تعبدا. ما الان در دنیائی که هستیم وقتی می خواهیم اسلام را مطرح بکنیم مثل طرح اسلام در مکه است نه مثل مدینه. با یک دنیای مشرک روبرو هستیم و با دنیای اهل سنت مثل شبیه دنیای مشرکین یعنی دنیائی که ما را قبول ندارد لذا باید طرح صحبت را آن جوری بگیریم. ما در این جا احتیاط به تحلیل داریم، می آئیم مطلب را تحلیل می کنیم. این که شما وقتی گفتید ملک تک طرف اضافه را عوض کردید، قبول است، ما هم حرف مرحوم آقا شیخ محمد حسین را قبول کردیم گفتیم این لازمه آن تملیک است، ما بیائیم خود تملیک را شرح بدهیم چرا لازمش را حساب بکنیم و این را ما توسعه دادیم. چون الان در همین بحث های شیخ هم ان شا الله می گوئیم که مثلا فرض کنید گفتند صلح بعضی وقت ها نتیجه اش بیع است پس صلح هم بیع است. صالح تک مثلا یک کتابی است که شاید معیوب باشد این کتاب بما هو علیه بکذا، این بیع است، شیخ هم این جواب را دارد، این جواب شیخ لطیف است مرحوم نائینی هم دارد این جواب لطیف است شیخ اشاره دارد، ببینید دقت بکنید، مرحوم شیخ در جواب چه می گوید؟ می گوید شما در هر عقدی باید حقیقت خود آن عقد را لحاظ بکنید. این که نتیجه اش با یک عقد دیگر در بعضی از جهات مشترک باشد این مهم نیست. حقیقت صلح یک حقیقت است، حقیقت بیع حقیقت دیگری است. حقیقت اجاره یک حقیقت است، در نتیجه با بیع به یک معنایی یکی می شود، در اجاره شما منافع خانه را منتقل می کنید، تملیک می کنید، منافع خانه را، شما در بیع عین خانه را تملیک می کنید پس در هر دو تملیک هست اما آن مصب عقد را حساب بکنید، حقیقت هبه یک حقیقت است، هبه معوضه غیر از بیع است ولو نتیجتا یکی می آید، می گوید من هبه می کنم به شرطی که تو هم در مقابل چیزی هبه کنی. لکن تحلیل خود عقد و خود انشاء خیلی مهم است و لذا اشکال ما به مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای اصفهانی این بود که درست است وقتی من تملیک کردم طرف اضافه هم عوض می شود اما این حقیقت انشای من نیست، حقیقت انشای من ملک تک هست، این اثر بر آن بار می شود، بله این هست خوب دقت بکنید که اگر گفتیم تملیک عین، اصلا معقول نیست، این که می گویند دلالت اقتضا و ایما و اشاره، اگر معقول نیست مثلا و اسئل القرية چون معقول نیست آن جا چون گفتند و اسئل القرية چون خود ده، حالت ده قابل سوال بوده است، حالا قصه حضرت یوسف را نمی خواهیم بگوئیم، آن جا گفتند اصلا مجاز هم نیست لذا گفتیم و اسئل اهل القرية اگر معقول نیست یعنی اگر انشای تملیک، خوب دقت بکنید،

من عرض کردم تملیک را به معنای تبدیل نگیریم، این یک قاعده کلی است، اگر جائی انسان یک معنایی را انشا بکند که این اصلا معقول نیست، طبیعتا باید شما لازمش را حساب بکنید، این طبیعی است، وقتی خودش معقول نیست. اگر گفت مثلا تو یک پنج تومانی یا ده تومانی دستت داری این را از طرف من صدقه بده، خب این که معقول نیست. از طرف من صدقه بده معقول نیست، پول مال اوست، او دارد می دهد، از ملک او خارج می شود، چه ربطی به او دارد، چون معقول نیست لذا می گوییم این معنایش این است که تو از طرف من و کیلی اولاً پنج تومان را ملک من بکنی، ثانياً این پولی که الان ملک من شده از طرف من به وکالت صدقه بدی و إلا تصدق بمالک عنی که معنا ندارد. اعتق عبدک عنی که معنا ندارد. این مطلبی که من می گویم انشاء را حساب بکنید و به لوازمش نگاه نکنید این خیال نکنید در همه جا ساری و جاری است. اگر در جائی انشا معقول نبود باید حتماً به لوازمش برگردید، آن جا قطعاً بر می گردیم.

پرسش: این که معقول نبود بلا بیان نیست؟

آیت الله مددی: نه عرفی هم هست، می گوییم عرف این را می فهمد اعتق عبدک عنی یعنی اولاً عبدت را ملک من بکن، به من ببخش، بعد که ملک من شد از طرف من آزادش بکن. خوب دقت بکنید، تصدق بمالک عنی، این تصدق بمالک عنی توش خوابیده اولاً به من تملیک بکن، تا گفت عنی، تا گفت مالک و عنی که با هم جور در نمی آید، اگر مالک شد که عنی نمی شود پس این نکته را هم دقت بفرمائید چون ممکن است بعضی وقت ها به ذهنتان بیاید بعضی جاها آقایان می گویند ما به لازمش اخذ می کنیم، درست است ما به لازمش اخذ می کنیم لکن در جایی که آن امر اعتباری معقول نیست، اگر معقول نبود توجیه می کنیم، می گوییم معنای اعتق عبدک عنی یعنی اولاً این عبد را به من ببخش، اول گفتیم وکالت اشتباه گفتیم، عبد را به من ببخش وکالتا از طرف من او را آزاد بکن، این در اعتق عبدک عنی این خوابیده است و إلا معقول نیست که عبدک باشد و عنی باشد، این دو تا با همدیگر جمع نمی شوند. تصدق بمالک عنی معنا ندارد. بحث سر این است که این آقایان خیال می کنند تملیک به عین نمی خورد، بله اگر تملیک به عین نخورد باید به تملیک اضافه برگردیم. به نظر ما ملک اصولاً امر اعتباری است حتی اگر مبنای مرحوم شیخ را بگوییم که امر انتزاعی

گرفته است خب این انتزاع می شود از عده ای از امور که بعضی هایش بر می گردد به فعل من، کلا بر می گردد نه بعضی هایش، مراد از انتزاعیتی که مرحوم شیخ گفته است این است قدس الله سرّه پس بنابراین صحیح این است که تملیک عین معقول است، احتیاج ندارد به لازمش اخذ بکنید، این از آن جا شروع شد. اصل بحث را یکمی هم خارج شدیم چون می خواستیم بحث چند ماهه را جمع بکنیم شاید برگردیم عبارات شیخ را یک مقدار، فاصله شد یک نکات فنی هم در عبارات شیخ است، عبارات شیخ را هم شاید فردا یکمی بخوانیم. خود مکاسب را.

آن وقت به این مناسبت که بیع در اصل به معنای مبادلة مال بمال است ایشان کلمه مال اول و دوم، مال اول یعنی معوض و مال دوم یعنی عوض، احتمالاتی را در مال دادند که یک: عین، دو: منفعت، سه: حقوق، چهار: عمل حر در مقابل عمل اجیر و عمل عبد. این ها مجموعه اموری هستند که گفتند آیا مال اول و مال دوم شاملش می شود یا نه. کلی، بیع فی الذمه، دین و کلی. این ها آمدند چون دیدند مبیع و عوض ممکن است حالات مختلفی، می خواهند این بحث را بکنند که آیا تمام این ها مال اند یا نه؟ و طبق تعریف باید مثلا اگر گفتیم مال باید عین باشد پس باید بگوییم بیع منفعت جائز نیست، یا اگر گفتیم مال شامل منفعت هم می شود پس می شود بگوییم بیع صدق می کند با نقل منفعت، مبادله منفعت مثلا بگوید بعثت سکنی هذه الدار لمدة شهر بكذا، الان معروف بین علمای ما این باطل است، نه بیع است نه اجاره است. بیع نیست چون این نقل منافع باید به لفظ اجاره باشد لفظ اجاره بکار نبرده است. اجاره نیست چون لفظ اجاره بکار نبرده لفظ دیگری بکار برده است. این اصطلاحی را که اگر شنیدید العقود تابعة للقصد این جا هم به یک مناسبت شرح دادیم مرادشان این است. تمام مقدمات هم برای این است. این عبارت در میان فقه اهل سنت بوده، در میان فقه ما نیست، حالا آقایان ما که نوشتند العقود تابعة للقصد کسانی که قواعد فقهی نوشتند نوشته اند قاعده مصططاد است، نه این قاعده مصططاد هم نیست، یک مطلبی است که اهل سنت گفتند و آن نکته اش این است که هر عقدی را که شما می خواهید انجام بدهید تابع آن قصدی است که از آن دارید، طبق آن قصد عقد را باید انجام بدهید. اگر قصدتان نقل منافع است نگوید بعثت سکنی هذه الدار. خوب دقت بکنید، قصد شما العقود تابعة للقصد، شما لفظ بیع را در نقل منافع بکار نبر. چون اگر مرادتان نقل منافع است برای نقل منافع در لغت

عرب و در روایات اجاره، عقد اجاره قرار داده شده است. اگر قصد شما نقل منافع است عقد اجاره بکار ببرید، آجرتک هذه الدار، نگویند بعتک هذه الدار، اگر قصد شما نکاح زوجیت است انکحت، زن نگوید بعتک نفسی یا مثلاً من با تو زندگی مشترک دارم تا آخر عمر، این ها را نگوید، زندگی مشترک تا آخر توش نکاح نیست، علقه زوجیت نیست. امروزی ها این را که ازدواج سفید می گویند ممکن است با همدیگر زندگی هم بکنند اما علقه زوجیت نباشد. البته در کشور های اروپایی در عده ایشان اصلاً خودش یک نحوه نکاح است، غیر از آن نکاحی که باید کلیسا و پیش کشیش برود یک نحوه نکاحی است، حالا در ایران اسمش را ازدواج سفید گذاشتند که زن و مرد با هم هستند و قانون آن را قبول دارد اما کلیسا عقد را جاری نکرده است. این هم خودش یک نحوه ازدواج خاصی است که با همدیگر زندگی می کنند.

علی ای حال کیف ما کان اگر بگوید که ما می خواهیم با همدیگر زندگی بکنیم تا آخر عمر و حتی هم بگوید نفقه من را هم تو بده، تمام لوازم علقه زوجیت را نگوید اما تصریح به علقه زوجیت نکند می گویند درست نیست. این العقود تابعة للقصد را چون بد فهمیدند.

پاسخ پرسش: اصلاً مصطاده نیست، مراد این است. خیلی اثر دارد چون بعضی ها می خواهند بگویند چه اشکال دارد بعتک منفعة هذه

الدار، بگوییم بعتک مراد اجاره باشد

پرسش: یعنی اگر رضائی حرکت کنیم

آیت الله مددی: عقود رضائی که لفظ نمی خواهد. بنایشان این است که بیع و اجاره جز عقود رضائی نیستند، جز عقود شکلی اند.

سوال این است که اگر گفت بعتک منفعة هذه الدار سکنی هذه الدار لمدة شرط، سوال: این صحیح است یا نه؟ اجاره واقع می شود یا

نه؟ جواب : فعلاً بنایشان این است که نه

پرسش: تعبد است

آیت الله مددی: نه تعبد نیست، این ها چیز هایی است که بعد فقهای اسلام انصافا خیلی زحمت کشیدند، اصلا این که عقود رضائی که شما فرمودید در غرب رفته بیشتر روی این جهت است حتی در دنیای اسلام چون می خواستند به این تقیدات نباشد، نه بیع واقع می شود و نه اجاره. چون بیع نقل عین است این جا نقل منفعت کرده است، اجاره هم لفظ اجاره می خواهد با بیع واقع نمی شود پس نه بیع واقع می شود نه اجاره واقع می شود. اگر گفت بعثت سکنی هذه الدار لمدة شهر

لذا مجموعه متصورات در معوض و عوض را، در عبارت مصباح هر دو مال آمده است، مبادلة مال بمال، لذا عده ای از فقها که نقض کردند گفتند عمل حر مال نیست، چون بحث ما عمل حر بود به بحث خودمان برسیم، عمل حر مال نیست، عمل حر چون مال نیست نه معوض واقع می شود نه عوض واقع می شود. مرحوم شیخ هم دو تا را جدا کردند، اما المعوض کذا، اما العوض کذا. این بحث را مرحوم شیخ در این جا آورده است، ایشان عمل حر را به عنوان عوض اشکال نمی کند. حالا ما چون بحث عمل حر را مرحوم شیخ آوردند و آقایان بحث کردند طبق، پس معلوم شد تمام این بحث ما این است که آقایان بحثی را که مطرح کردند کلمه عین مثل این که ما در تعریفمان کلمه عین را گرفتیم، کلمه مال مثل این که آقایان گرفتند. این ها را چون گرفتند این بحث را کردند در عوض یا در معوض، البته ما در تعریف بیع اگر دقت فرموده باشید گفتیم فی مقابل تملک عوضها، عین را در تملیک گرفتیم اما در تملک عین نگرفتیم، ثمن هم نگرفتیم. عده زیادی از فقها و اصولین حتی غربی ها تصریح کردند فی مقابل الثمن، عده ایشان هم اشکال کردند که ثمن باید نقدین باشد در باب بیع لازم نیست نقدین باشد. یعنی می خواهم بگویم این بحثی را که الان من با شما دارم یک مقدارش هم از سنهوری خواندیم در بحث های حقوق غربی الان مطرح است این دقت ها و ظرافت ها مطرح است که حقیقت و تعریف بیع چیست. عرض کردیم این نکته فنیست هم این است که بنای حتی علمای قانون و فقهای اسلام این است که بیع جز عقود شکلی است در مقابل عقود رضائی. در عقود شکلی آنی که مهم است شکل است، شکل باید مراعات بشود. چون شکل باید مراعات بشود این همه الان بحث می کنیم که آن شکلی که در بیع است چیست. مثلا در باب معوض عین باشد، در باب عوض نقدین باشد یا مال باشد، تملیک عین بازاء مال یا اصلا هیچ کدام را بکار نبریم، نه ثمن بگوییم نه مال بگوییم، بازاء عوض، اگر عوض گفتیم شامل عمل حر

.....

هم می شود مثلا بگوید من کتاب را به شما فروختم در مقابل این که شما سه ساعت برای من یک نامه را تایپ بکنید. این جا در مقابل عمل حر است. اگر کلمه عوض را گفتیم آن وقت شامل عمل حر هم می شود، اگر نگفتیم و ثمن گفتیم مسلم نمی شود چون ثمن را می گویند نقدین، اگر مال گفتیم تابع این است که آیا عمل حر مال هست یا مال نیست پس معلوم شد. این بحث را چون چند ماهه شروع کردیم با این بحثی که امروز رسیدیم پس بحثی که الان امروز هست بحث از مرحوم آقا شیخ محمد حسین می خوانیم بعد هم بعضی مطالب دیگر را اجمالا می خوانیم، بیشتر زوری که هست روی همین کلمات مرحوم آقای اصفهانی می گذاریم و خلاصه حرف مرحوم آقا شیخ محمد حسین برای عمل می توانیم مالیت تصویر می کنیم لکن ملکیت را نمی توانیم تصویر بکنیم. خوب دقت بکنید. عمل حر را نمی توانیم بگوییم ملک است، این خلاصه است، شاید امروز هم نرسیم فردا ان شا الله تمام بکنیم ما می توانیم بگوییم عمل حر عمل شما مال است لذا به ازای عین واقع می شود، خوب تصور بکنید اما شما بگویید یملک عمل نفس، ملک نمی شود. شما می توانید بگویید مالک کتابم، یک اضافه ای بین شما و کتاب ایجاد بکند، اسم این اضافه ملکیت است، مالیت اضافه ای بین شما و عین نیست، مالیت ملاحظه شیء فی ذاته است. مثلا کتاب و لذا قیل مال ما یمیل الیه العقلاء یا ما مال الناس إلیه، حالا یا ما یتمول فی نفسه یا ما ینتفع، حالا ان شا الله در اواخر بحث یک مقداری هم راجع به این ارزش، مال را تقریبا چیزی که دارای ارزش است. بحثی هم شاید ان شا الله اگر حالی بود می کنیم که ارزش این در بعضی از مبانی اقتصادی ارزش انتفاعی دارند، استعمالی دارند، با ارزش مبادله ای و روی این دو تا ارزش و این که مبادی این دو تا ارزش چیست مباحث خاصی مطرح است. اگر حال بود در آخر کلمات ایشان آن جا متعرض این بحث ارزش مبادله ای و ارزش استعمالی و انتفاعی بشویم اما ملک چیز دیگری است. ملک اضافه شماس. یک نحوه اضافه ای است که شما پیدا می کنید. البته ما مفصلا این مطلب را توضیح دادیم، یک مقدار زیادی هم با مرحوم آقا شیخ محمد حسین و مرحوم استاد و انحای ملک را تصویر کردیم. یکی آن ملک که این جا مورد نظر ماست آن ملک اعتباری است، ملک انتزاعی گفتیم، ملک که فوق این حرف هاست، فوق مقولات است، ملک که اعتباری است الی آخره. آقای خوئی به نظرم سه تا نوشته بودند اما مجموعا پنج تا شش تا ملک تصویر کردیم که با مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم اختلافاتی در این جهت داشتیم.

ملک غیر از عنوان مال. این که مرحوم آقا شیخ محمد حسین می گویند ملک یک نحوه اضافه است این یک نحوه ملک است. در حقیقت در ملک اعتباری یک ملک انتزاعی هم داریم، ملک خودش به معنای سلطنت است، ملکه یعنی تسلط علیه. من روی این تسبیح سلطنت دارم، دست من است و همین جور می خواهم تکانش بدهم، اسم این را ملک انتزاعی گذاشتیم، این اسمش ملک انتزاعی است. یک ملک مقولی هم فرض کردیم حالا احتمال دارد این هم ملک مقولی باشد، ملک مقولی چیز دیگری باشد مقوله جده باشد آن بحث هایش هم گذشت، یک ملک اعتباری است، مرحوم آقا شیخ محمد حسین ظاهرا می خواهد ملک اعتباری را با انتزاعی یکی بگیرد. نه، اعتباری چیز دیگری است. ممکن است شما بگویید بعد از اعتبار، انتزاع می کنیم این انتزاع ارزشی ندارد. عرض کردیم در امور انتزاعی شما چیزی اضافه نمی کنید، طرف انتزاع و منشا انتزاع را می بینید. یک عنوان فقط، چیزی نیست دیگر مثل فوقیت سقف نسبت به من. فوقیت سقف امر انتزاعی است، هیچی نیست، سقف هست و من و سقف در یک قسمت خاص قرار گرفته است، فرش زمین و کف زمین جایی قرار گرفته آن جای خاص، هیچی نیست. به قول آقایان الموجود لا فی نفسه به قول بعضی و لذا عرض کردیم اولین کسی که در دنیای ادب معنای حرفی را به این معنا گرفت مرحوم نجم الائمه رضی است، ایشان می گوید که حرف چیزی نیست، معنایش در طرفین است، یوجد المعنی فی الطرفین، دیگر حالا این معنای کلام ایشان دو سه جور تفسیر شده که کار نداریم، آن مراد ایشان این است وقتی می گوئید صرت من البصرة ابتدای سیر بصره بود، ابتدا خودش چیزی نیست، ابتدا یعنی این است، اول راهی که من با ماشین راه افتادم بصره بود، مراد این است یعنی قبل از بصره شهر دیگری نبود. ایشان مرحوم نجم الائمه و چون بعد ها که این اصطلاحات فلسفی آمد بیشتر نظرشان این بود که معنای حرفی از قبیل اعراض است در مقابل جواهر، ایشان در آورد که از آن قبیل نیست، بالاخره عرض یک وجود فی نفسه دارد، این اصلا وجود فی نفسه هم ندارد، فوقیت ندارد و لذا به نظر ما انتزاع هیچ وجود فی نفسه ندارد اما اعتبار زائدا چیزی را جعل می کند، ایجاد می کند و روی آن اثر بار می کند، این اعتبار است، اینی که می گوید شما مالک کتاب است مثل انتزاع فوقیت است، اینی که مرحوم آقا شیخ محمد حسین می گوید انتزاعی، نه این انتزاعی نیست، این اعتبار است. عرض کردیم همین پیارسال در بحث استصحاب، مرحوم آقای نائینی یک بحثی در مقدمات احکام

.....
وضعی و تکلیفی داشت آن جا هم همین توضیح را دادیم یکی از مقدماتش این است که امر انتزاعی با اعتباری فرق می کند. راست هم هست، درست هم هست. گاهی اصطلاحاً به امر اعتباری، انتزاعی می گویند این یک نوع مجاز در تعبیر است، باید تعبیر دقیق بشود، ما ملکیت انتزاعی داریم مثل فوقیت است، ملکیت انتزاعی داریم که حتی ممکن است داخل در هیچ کدام از مقولات نباشد، یعنی حقیقتش این است نه این که ممکن، انتزاع می کنیم، سیطره ای را از آن سیطره انتزاع می کنیم، اسم این ملکیت انتزاعی است، این وجود فی نفسه هم ندارد. یک ملکیت مقولی داریم و یک ملکیت اعتباری داریم. اینی که ایشان می خواهد اعتباری را هم انتزاعی بگیرد انصافاً خلاف قاعده است لذا خوب دقت بکنید شما من باب مثال این جا نشستید یک ملکی در هند دارید هیچ نحوه انتزاع نمی شود اما اعتبار می شود، می گوئیم آن ساختمان ملک شماست، در اعتباری سیطره شما به آن معنایی که در امر تکوینی هست لحاظ می شود، مقنن می آید و قانون می آید می گوید من این را ملک می دانم، من این را ملک شما می دانم، تا قانون ملک شما دانست تمام آثار ملک بار می شود و اعتباری است. بحث سر این است که ملکیت انسان برای افعال خودش نمی شود اعتبار بشود. من مالک فعل خودم هستم دست خودم را بالا پایین ببرم، این اگر بشود یا یک ملکیت و سیطره حقیقی تکوینی است یا خیلی بخواهیم از آن تنزل بکنیم از قبیل مقولی مثلاً بگیریم، انتزاعی بودنش هم روشن نیست چه برسد به اعتباری بودن، اعتباری هم نیست لذا یک اشکالی که دارد ملکیت انسان برای فعل نفس خودش نمی شود قانون بباید آن را ملک حساب بکند اما می شود آن مال بشود یعنی یمیل الیه الناس، این خلاصه حدود نیم صفحه کمتر از کلمات مرحوم آقا شیخ محمد حسین است چون ممکن است شب مطالعه بفرمائید. من خلاصه اش را عرض کردم فردا تکمیل می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين